



نظرات آیت‌الله بهجت درباره فلسفه و عرفان / خاطراتی از ساده‌زیستی بهجت‌العرفا

حجت‌الاسلام علی بهجت در واکنش به این موضوع که برخی پدر شما را از مخالفان فلسفه معرفی می‌کنند، گفت: آیت‌الله العظمی بهجت چند مرتبه‌ای فلسفه تدریس کرده بودند؛ ایشان عرفان را هدف اصلی انسان و فلسفه را مقدمه آن می‌دانست.

حجت‌الاسلام علی بهجت در واکنش به این موضوع که برخی پدر شما را از مخالفان فلسفه معرفی می‌کنند، گفت: آیت‌الله العظمی بهجت چند مرتبه‌ای فلسفه تدریس کرده بودند؛ ایشان عرفان را هدف اصلی انسان و فلسفه را مقدمه آن می‌دانست.

خبرگزاری فارس - گروه آیین و اندیشه: غروب یکشنبه، 27 اردیبهشت سال 1388، وقتی خبر رحلت بهجت‌العرفا آیت‌الله محمدتقی بهجت در شهر قم پیچید، بهت و حیرت و ناله و شیون شهر را فرا گرفت و به دنبال آن سیل مشتاقان و شیفتگان فقاقت و مرجعیت به سوی قم سرازیر شد.

قم سراسر سیه پوشید و ازدحام جمعیت عزادار، یادآور تشییع تاریخی آیت‌الله بروجردی شد، از عامی و عارف، از فاضل و کاسب و از همه طبقات مردم در تشییع پیکر مردی حاضر شدند که سینه‌اش مالا مال از عشق و شیفتگی بود و یادگاری مقدس از خود بر جای گذاشت و سرانجام پیکر مطهر آن پیر راحل در حرم مطهر حضرت فاطمه معصومه (س) در مسجد بالاسر در خاک مشک بوی عصمت آرمید.

به مناسبت برگزاری چهارمین سالگرد ارتحال آیت‌الله بهجت، دیداری با فرزند این عارف بالله حجت‌الاسلام والمسلمین علی بهجت داشتیم و در آن جلسه، دیدگاه‌های مرحوم آیت‌الله بهجت را درباره فلسفه و عرفان جویا شدیم.

بخش نخست این گفت‌وگو از نظر می‌گذرد.

* سالگرد رحلت حضرت آیت‌الله بهجت را خدمت شما تسلیت می‌گوییم. اولین سوال ما این است که دیدگاه آیت‌الله العظمی بهجت در مورد فلسفه چه بود؟ بعضی‌ها تلاش می‌کنند ایشان را مخالف فلسفه و یا دست‌کم غیر موافق با فلسفه نشان دهند.

- آیت‌الله بهجت به مبانی عقلی محض بسیار علاقمند بود و در بین کتب فلسفه، اشارات ابن سینا را که خیلی کوتاه و برهانی و مستدل هست، می‌پسندید.

این پسند ایشان چنان توسعه و ادامه داشت که ریشه مبانی فقهی یا مبانی و ادله تشریعی احکام الهی را هم گرفته بود و تا آنجا دامنه علاقه ایشان به مسائل عقلی و عقلی بودن مسائل کشیده شده بود.

علما معمولاً در بیان تمام مبانی مذهبی استناد می‌کنند که این حکم چون حکم و دستور است، ما باید به عنوان یک بنده بپذیریم و تعبیر به احکام تبعیدی می‌کنند که دلیل و برهان آن فقط عندالله است و ما فقط باید این حکم را بپذیریم. غالباً این موضوع را در تمام احکام تسری می‌دهند و می‌گویند همه احکام الهی این خصیصه را دارند که چون دستورند باید اطاعت شوند؛ پس دلیلی به جز دستور ندارد.

تمام این احکامی که خدا حکم کرده را عقل یک انسان کامل نیز حکم می‌کند

حضرت آیت‌الله بهجت در این زمینه مبنای خاصی داشت و بعضی از علمای گذشته نیز بر این نظریه بودند ولی ایشان خیلی این قضیه را سرایت می‌داد و می‌فرمود: همه احکام الهی ارشادی است. تمام این احکامی که خدا حکم کرده را عقل یک انسان کامل نیز حکم می‌کند.

حضرت آیت‌الله بهجت این موضوع را تسری به همه احکام می‌دادند. ایشان می‌گفتند خداوند متعال و پیغمبر (ص) و قرآن و ائمه (ع) که این احکام را فرمودند، دارند به همان حکم عقل ما، ما را ارشاد می‌کنند و عقل ما همین احکام را حکم می‌کند.

این نظریه ایشان در فقه خیلی ممتاز بود که این احکام عقلی است نه تعبدی.

* استادان حضرت آیت‌الله بهجت(ره) در فلسفه چه کسانی بودند؟

- در مورد فلسفه نیز ایشان در دوران تحصیل، فلسفه را نزد اساتیدی مثل مرحوم علامه طباطبایی و مرحوم آقا سید حسین بادکوبه‌ای تحصیل کرده و تمام «اشارات» و مقداری از «اسفار» را فرا گرفته بود.

* آیا حضرت آیت‌الله بهجت(ره)، فلسفه تدریس کرده بود؟

- پدرم بعد از اینکه در سال 1324 به ایران بر می‌گردد، چند مرتبه‌ای فلسفه تدریس کرده بود.

خود ایشان اصراری نداشت ولی چند نفر اظهار کردند که ما درس ایشان می‌رفتیم. یکی از آنها می‌گفت حضرت آیت‌الله بهجت در هنگام تدریس فلسفه نیز پایبند به نظریه مؤلف نبود و خودش هم اظهار نظر می‌کرد. ایشان یا نظریه‌ای را رد می‌کرد و یا می‌پذیرفت و نه تنها تدریس می‌کرد، بلکه نظریه نیز می‌داد.

حضرت آیت‌الله بهجت تا این اواخر هم به فلسفه معتقد بود و از استادشان این موضوع را به عنوان تأیید می‌آورد و خودشان نیز ذاتاً اینطور معتقد بود که انسان باید یک مقداری فلسفه را بداند تا بتواند مبانی کتب ما را که کتب فقهی است، بخواند.

انسانی که فلسفه نداند این را هم متوجه نمی‌شود. اسم کتاب اصول فقه ما «کفایه» بود.

پدرم می‌فرمود: استادمان مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی کمپانی، که بسیار فقیه دقیق‌النظر و کم نظیری در دوران معاصر بوده و همه ایشان را قبول دارند و کتابشان در دقت نظر، سرآمد همه کتب است، شاگرد محقق خراسانی بود که مؤلف همین کتاب «کفایه» است و فلسفه را نیز پیش همین استاد آموخته بوده، می‌فرموده اگر کسی «منظومه سبزواری» که در فلسفه هست را نخوانده باشد، این کتاب اصولی که اصول فقه حوزه هست را نخواهد فهمید.

پدرم این صحبت را از استاد خود نقل می‌کرد و خودش هم بر همین عقیده بود.

حضرت آیت‌الله بهجت(ره)، برخی از علما را درباره فلسفه آگاه می‌کرد

من در سن کودکی بودم و می‌دیدم پدرم بعضی از علمایی را که با فلسفه موافق نبودند، با این عنوان که اگر کسی این را نداند، آن را نیز نخواهد فهمید، از اهمیت فلسفه آگاه می‌کرد.

یادم هست آقایی به ایشان گفت این کتاب که چیزی نیست و پدرم گفت اگر کسی آن را نداند در همین حد هم نخواهد دانست.

* دیدگاه حضرت آیت‌الله بهجت(ره) در مورد عرفان چه بود؟

در مورد مسائلی که مربوط به عرفان می‌شود، باید گفت عرفان دو دسته است. یکی بعد علمی عرفان و دیگری بعد عملی عرفان است.

بعد علمی عرفان این است که مسائلی ذوقی را یک عارف در مقام کشف آن بر می‌آید و فرمولی را که می‌یابد و حس می‌کند و و یا به او اشراق می‌شود را طبق مبانی کلامی و عقیدتی درست می‌کنند و برای آن دلیل می‌آورند و این می‌شود عرفان علمی.

مثلاً اگر عارفی در مقام وحدت هستی چیزی را دریافت کرده، حالا ما چرا بپذیریم؟ او که پیغمبر خدا نبوده و در اینجاست که در عرفان علمی می‌آیند و حرف این عارف را مستدل می‌کنند و طبق ادله خودشان با برهان و استدلال نظریه او را تطبیق می‌دهند و این عرفان

علمی است. کتبی نیز در این زمینه هست که این مسائل را تدریس می‌کند.

نوع دیگر عرفان، عرفان عملی است که انسان چه کار کند که مرحله به مرحله بتواند خودش را از خصائص و بدی‌های نفس و سوء تقاضاهای نفس نجات دهد و این مشتهیات نفس انسان که حیوانیست را کنار بزند.

نفس انسان با حیوانات مشترک است و چون نفس انسان نفسی حیوانیست، پس تقاضاهای حیوانی دارد. منیت دارد، برتری جوست و می‌خواهد بزند و بگیرد و اول باشد و همه چیز مال خودش باشد. درست مثل حیوانات که منطقه تقسیم دارند، منطقه نفوذ دارند و هرکدام می‌خواهند هرچه هست مال خودشان باشد.

این خصائص حیوانیست و برنامه‌ای وجود دارد تا انسان یکی یکی این خصائص نفس حیوانی را کنار بگذارد و از این خصایص و رذایل اخلاقی پاک شود. وقتی انسان این خصائص را رد کرد و پاک شد، برای پذیرش صفات نیکو آماده می‌شود و انسانیت به تمام معنا در او شکل می‌گیرد.

انسان باید به این استعداد برسد تا خدا این مرحله را به او عطا کند. خداوند تعبیر دارد که اگر شما یک قدم بردارید، من ده قدم می‌آیم. خداوند به انسان می‌فرماید تو قابلیت و استعدادت را بروز بده و بیا تا من ده برابر تو بیایم و کمک کنم تا این قوه تو به فعلیت برسد.

تأثیر استاد در عرفان عملی و چگونگی پیمودن مسیر عرفان

حالا در تحقق این امر، یک استاد برای حرکت تکاملی روح و رسیدن از حیوانیت به انسانیت تام به شاگردش کمک می‌کند. این کار عرفان عملی است و انسان باید پله پله این کار را انجام دهد. مانند همه علوم دیگر که یک انسان برای دانشمند شدن باید پله پله بالا رود تا به جایی برسد که خودش هم صاحب نظر شود.

مثلا در ریاضیات اول باید چهار عمل اصلی را بخواند و بداند و در مرحله بعدی یک پله بالاتر برود و جدول ضرب را یاد بگیرد و بعدها لگاریتم‌ها را بیاموزد و ... تا به مرحله‌ای برسد که علمش به ثمر برسد.

دانشمند در هر علمی اگر دائما در این استعداد باشد که پیشرفت کند و از خدای خود برای حل مسائلش کمک بخواهد، خداوند این فرمول را به او می‌دهد و به اصطلاح هیچ دهان بازی بدون روزی نمی‌ماند. مثلا انیشتین به طور مادر زاد که این علوم و کشف‌ها را با خود نداشت. او دائما برای حل مسائلش در اندیشه بود.

عارف مثل تشنه‌ای است که همه وجودش تشنگی است پس خداوند به او آب می‌دهد

باید سر تا پا برای حل مسئله در اندیشه بود و دائما در تلاش بود تا مطلب را بدست آورد. وقتی انسان در زمینه‌ای سر تا پا استعداد و پذیرش شد، دیگر فرقی نمی‌کند که چگونه است. این انسان مثل تشنه‌ای است که همه وجودش تشنگی است و آب می‌خواهد و خداوند به او آب می‌دهد.

حالا معلوم است خداوند انسانی را که سر تا پا، بنده است و در مسیر عرفان، تشنه معرفت است و تقاضا هم دارد، تشنه نمی‌گذارد. استاد برای این بستر کمک کننده است. استاد چیزی را القاء نمی‌کند، بلکه در این حرکت و زایمان و مسیر او را همراهی می‌کند تا به ثمر بنشیند.

عارف نیز راه می‌افتد و ممکن است اشتباهاتی بکند و برای رسیدن به فرمول اصلی راه دیگر و یا راه خطایی را برود. استاد می‌تواند به او بگوید که از این راه نرو و اشاره‌ای کند.

استاد عرفان البته - استاد به معنای واقعی نه کسانی که اسمشان استاد است و خبری از عرفان ندارند - چون اشراف به شاگرد دارد و خودش این مراحل را گذرانده، اگر شاگرد در خانه‌اش کاری را انجام می‌دهد، برای استاد اینگونه است که شاگرد همین الآن آن را کار را انجام داده است.

ماجرای خبردار شدن علامه سید علی قاضی از قبرستان وادی‌السلام

مثلا یکی از شاگردان مرحوم سید علی آقا قاضی می‌گفته که (مضمون و اجمال ماجرا این است) من همیشه فکر می‌کردم چرا استاد

روزی چند ساعت از وقتش را در قبرستان می‌گذراند. آخر قبرستان هم جاست؟ انسان به باغ و صحرا و بوستان و... می‌رود. این سوال در فکر من بود.

یک شبی هم من در خانه خودم قرآن را خواندم و روی کرسی گذاشتم و می‌خواستم بخوابم و پایم را جلوی کرسی دراز کنم.

در اندیشه‌ام این گذشت که آیا اینکه پایم را در مقابل قرآن دراز کنم، بی احترامی نسبت به قرآن نیست؟ با خودم اندیشیدم که نه قرآن که روی کرسی است و من هم که پایم را به طرف قرآن دراز نکردم که بی احترامی باشد قرآن بالاتر است و پس بی ادبی نیست و خوابیدم.

فردایش که به حضور استاد رسیدم استاد به من گفت ادب در مقابل قرآن را رعایت کن؛ بلکه دراز کردن پا در مقابل قرآن بی ادبیست و قرآن را سر جایش بگذار و می‌خواهی بفهمی اینها از کجا می‌آید؟ از همان قبرستان!

یعنی استاد دو سوال مرا که در ذهنم بود، در یک مرحله جواب داد. اگر می‌بینی که چیزی اشراق می‌شود، در آن قبرستان ما می‌اندیشیم که تمام بودها دائما در حال نیستی است و چیزی جدید به وجود می‌آید پس من چیزی ندارم که به آن افتخار کنم. دائما به وجود می‌آید و از دست می‌رود.

ما در حرکت معتقدیم که حرکت دائما گرفتن و از دست دادن است و ثبات ندارد و ثباتش در گرفتن و دادن است. همه موجودات در این حرکت هستی و نیستی شریکند. اگر انسان این را یافت، بعد آن جهتی را که باید ثابت بماند را شکل می‌دهد.

ما چه شکلی را باید پیدا کنیم که در عین هستی و نیستی‌ها ثابت بمانیم؟ اگر ماهواره و... همینطور بی هدف در فضا بروند که این حرکت ثابت نمی‌شود. ماهواره اگر هدف پیدا کرد، ثابت می‌شود و ثبت می‌شود و مفید فایده خواهد بود.

باید در جهت و هدف ثابت بود و حالا اگر یکبار لغزش پیدا شد مهم همان جهت است که درست است. تنها به هدف رسیدن مهم نیست بلکه در مسیر هدف بودن مهم است.

در صراط عبودیت، در مسیر بودن برای انسان ارزشمند است.

کوشش عارف در این زمینه بسیار مهم است و همین که در طرف خدا باشد مهم است.

به قول حافظ: مرا تا جان بود در تن بکوشم / مگر از جام او یک جرعه نوشم.

پس همه هستی انسان باید به آن هدف باشد.

دیدگاه حضرت آیت الله بهجت(ره) درباره عرفان عملی

اما نظر حضرت آیت الله بهجت در مورد عرفان عملی این بود که انسان برای همین موضوع آمده، وگرنه از انسان بودن بهره‌ای نمی‌تواند برد و شکل انسان است.

برای اینکه این قالبی که انسان در آن زندگی می‌کند با سایر حیوانات یکی است و مراحل زندگی و رشد و نمو طبیعی یکسانی دارند.

حتی صرف داشتن دانش هم انسان را به کمال انسانی نمی‌رساند. دانشی که صرفا رتبه و کلاس انسان را بالاتر ببرد، فقط انسان را درگیر می‌کند.

این فقط ظاهر و پوسته دارد و واقعیت چیز دیگری است. نظر حضرت آیت الله بهجت این بود که این ظاهرها و نماها انسان را فریب می‌دهد و هرچه انسان در دنیا فریب این ظواهر را نخورد، هدف را گم نمی‌کند.

مثل این می‌ماند که وقتی شما در مسیر کلاس و درس خود، از جلوی ویترین‌ها می‌گذرید، خیلی چیزها برای دیدن و تماشا وجود دارد ولی اگر بخواهید متوجه آنها شوید و به تماشای هر یک از آنها بایستید، به هدف اصلی که درس و کلاس بود نمی‌رسید.

شما از این پوسته‌ها و ظاهرها و دیدنی‌ها می‌گذرید و به سر کلاس می‌روید چون به دنبال برتری هستید.

حالا اگر این ظواهر انسان را از مسیر اصلی اش دور نکرد، انسان می شود. و گرنه زندگی یک استاد بزرگ با یک دایناسور فرقی نمی کند و ماهیت اصلی آن یکی بوده است.

روزی به دنیا آمده و مراحل را طی کرده و بعد هم از دنیا رفته است. اگر پروفیسور اول عالم باشد هم فرقی نمی کند. اگر انسان دانست برای چه به دنیا آمده است، به حقیقت رسیده است و دیگر به این پوسته ها متوقف نمی شود و به دنبال مغز می رود.

انسان که این پوسته ها را کنار بزند، خداوند راه را برایش باز می کند و به او می گوید ای انسان درست است که تو جرم کوچکی هستی ولی بسیار بزرگی و هدف بزرگی داری و آن اینست که به من بییوندی و به ابدیت بییوندی.

تو یک انسان کوچک نیستی و یک عالم بزرگ هستی به دنیا به عظمت نگاه نکن که تو از آن عظیم تری و همه اینها را برای تو آفریدم.

این می شود عرفان عملی، پس تو اگر در این جهت کار کردی، در جهت جاودانگی کار کرده ای و این علم صرف جاودانگی شده و ماندگار شده است.

عارف می خواهد به آنجا برسد. عارف در این راه هر چه را از دست می دهد و به دست می آورد، برایش لذیذ است.

حضرت آیت الله بهجت وقتی نماز می خواند، در نماز جان می داد ولی همیشه می گفت در نماز، انسان لذیذترین لذائذ عالم وجود را درک می کند و اگر بزرگترین سلاطین دنیا، نماز را درک کرده بودند، دیگر عشرتکده ها برایشان معنا و لذتی نداشت.

خاطراتی از ساده زیستی حضرت آیت الله بهجت (ره)

عارف به جایی می رسد که دیگر منیتی وجود ندارد و همه اوست. هدف هستی همین است.

منیت ها از بین می رود. من یادم هست سالها پیش در منزل قبلی ما یک آقای به دیدن پدرم آمد. ما در اتاقمان پرده هایی بود که اینها توسط سه میخ به دیوار متصل شده بودند. این آقا به پدرم گفت تمام منزل صد و چند متری شما با صد تومان چوب پرده هایش تأمین می شود. چوب پرده متری بیست و پنج ریال بود.

آن آقا گفت شما چرا برای این کار به خاطر صد تا تک تومنی مضایقه می کنید؟ آیت الله بهجت فرمود چوب پرده برای چه؟ آن آقا گفت برای اینکه این پرده به دیوار بماند. پدرم نگاهی به پرده ها کرد و گفت حالا هم این پرده ایستاده دیگر!

آن آقا که متوجه زشتی صحبتش شده بود به پدرم گفت آقا حداقل شما یک حرکتی انجام دهید که ما هم بتوانیم زندگی کنیم.

زندگی شما یک خط بطلان روی زندگی ماست و شما حداقل به فکر ما نیز باشید. پدرم فرمود بله مثلا بنده جهنم بروم که شما بتوانید اینطور زندگی کنید. بیچاره آن آقا ماند چه بگوید. این چیزها پوسته زندگی است و مغز آن چیز دیگریست.

بعد هم که به این منزل آمدم، من می خواستم موکت برای اینجا تهیه کنم. موکت متری 300 تومان بود و من دیدم نمی شود و پدرم نیز نمی پذیرد که این مبلغ را برای موکت بدهیم.

به اطرافیان گفتم ببینید موکت خوب دست دوم می توانید پیدا کنید. معمار منزل گفت از قضا من خانه ای را برای یک لبنانی خریدم که همه موکتهایش را کنده اند و گفته اند اینها ایرانی است و می خواهیم خارجی بگذاریم. اتفاقا موکت ها را گوشه زیر زمین انبار کرده اند و راه ما را نیز گرفته اند. می خواهی برایت بگیرم؟ گفتم نگیر، بخر!

آن معمار رفت و موکت ها را متری 30 تومان یعنی یک دهم موکت نو خرید. این موکت ها را دادیم شستند و خلاصه کلا این موکت ها متری 40 تومان برای ما هزینه برداشت.

موضوع را برای پدرم تعریف کردم و گفتم قیمت موکت اینقدر بود و من اینها را که دست دوم هست با قیمت یک دهم خریدم و پولش را هم از پولی که مال شما نیست توسط آقای دیگری پرداخت کردیم.

پدرم در جواب گفت این کار را بیخود کردی. گفتم پس چه کنم؟ گفت قسمتی از هر اتاق را با همان فرشهایی که داشتیم فرش

می‌کردید و بقیه‌اش خود به خود پر می‌شد.

اصلا تفکر پدرم این بود که برای زندگی دنیا همین قدر کافیست و اصلا زندگی برایش هدف نبود. بعدا هم که ایشان زانویش درد گرفت و نمی‌توانست روی زمین بنشیند ما این چند صندلی را دوباره به شکل دست دوم اضافه کردیم که آن هم داستان دارد.

همین پرده‌هایی که شما می‌بینید را من همان موقع متری 35 تومان خریدم. اینها را برایتان تعریف می‌کنم که ببینید یک زاهد در دنیا چه مصرف می‌کند و به دنیا چگونه می‌نگرد. پدرم برای اینکه از کار من مطمئن شود به خانم من گفته بود که شما این پرده‌ها را قیمت کن و به فلانی هم نگو و پرده‌هایی که در منزل قبلی داشتیم را نیز قیمت کن و به من اطلاع بده.

در این فاصله هم چند بار پیگیری کرده بود. کلا پدرم وقتی به کاری دستور می‌داد مرتب پیگیری می‌کرد و فراموش نمی‌کرد.

خانم من پس از چند روزی قیمت گرفته بود و به پدرم گفته بود آقا این پرده‌ها متری 35 تومان است و پرده‌های خانه قبلی متری 110 تومان است.

پدرم گفته بود اشتباه نکردی؟ خانم من گفته بود نه آقا آن پرده‌های قبلی نخ بود، پنبه بود و اصالت دارد ولی اینها از جنس پلاستیک است و ارزشی ندارد و سبک است. آن وقت پدرم آرامش پیدا کرده بود که فرزندش پا را فراتر از ایشان نگذاشته است.

تا این اندازه کنترل می‌کرد با اینکه ما به بیت‌المال و یا پول شخصی ایشان دست نمی‌زدیم. چون خیلی‌ها به من می‌گفتند هرچه لازم دارید بگویید تا ما فراهم کنیم. با این حال کنترل می‌کرد تا ما از حد خودمان تجاوز نکنیم.

ایشان بعد عرفان عملی را نتیجه هستی هر انسان می‌دانست و می‌گفت انسان باید به آن هدف اصلی برسد.

معرفت مقدمه پرواز هر انسان است. انسان تا نیمه هستی را طی کرده از خدا به خاک و از خاک سر برآورده و نیمه دیگر را باید خودش پرواز کند. ایشان می‌فرمود هدف هستی همین است و اگر این هدف را نداشته باشیم، عمر را باخته‌ایم.

آیت‌الله بهجت عرفان را هدف اصلی و فلسفه را نیز مقدمه آن می‌دانست.